

قصه‌های پندآموز

جوامع الحکایات و قابوسنامه

● زینب علیزاده لوشابی



سرشناسه ۱ | علیزاده لوشایی، زینب، ۱۳۶۱، - اقتباس کننده
 عنوان فرادادی ۱ | جوامع حکایات و لوازم روایات
 عنوان و نام پدیدآور ۱ | قصه های پندآموز جوامع حکایات و قابوسنامه / اقتباس کننده | زینب علیزاده لوشایی
 تصویرگر حکیمه شریفی
 مشخصات نشر ۱ | قم، انتشارات هنارس، ۱۳۹۳
 مشخصات ظاهری ۱ | ۱۹۸ ص | تصویر (بزرگ)
 شابک ۱ | ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۴۶-۶۷-۳
 وضعیت فهرست نویسی ۱ | فیبا
 بادداشت ۱ | گروه سنی: ح
 موضوع ۱ | عولی، محمدسن محمد، قرن ۷ ق. - جوامع حکایات و لوازم روایات -- اقتباس ها
 موضوع ۱ | عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر، قرن ۵ ق. قابوس نامه -- اقتباس ها
 موضوع ۱ | داستان های فارسی
 شناسه افزوده ۱ | شریفی، حکیمه، ۱۳۶۱، - تصویرگر
 شناسه افزوده ۱ | عولی، محمدسن محمد، قرن ۷ ق. - جوامع حکایات و لوازم روایات، برگزیده
 شناسه افزوده ۱ | عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر، قرن ۵ ق. قابوس نامه، برگزیده
 رده بندی دیویی ۱ | ۱۳۹۳ ق ۸۵۹، ۸۵۳
 شماره کتابشناسی ملی ۱ | ۳۶۱۵۹۸۲

قصه های پندآموز جوامع حکایات و قابوسنامه

مؤلف: زینب علیزاده لوشایی

ناشر: هنارس

تصویرگر: حکیمه شریفی

اجرا: دفتر طراحی هورام

نوبت چاپ: بیست و پنجم / ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپخانه: معاصر

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۴۶-۶۷-۳

قیمت: ۴۸۰۰۰ تومان

مرکز پخش:

ناشران توسعه کتاب

قم، بلوار شهید محلاتی، انتهای کوچه ۳۴
 تلفن: ۰۲۱-۳۷۲۰۵۰۲۱ (۰۲۵) / ۰۹۱۲۷۵۱۳۵۳۲



@henaraskoodak



http://www.henaras.ir

اینستاگرام / تلگرام

سایت و فروشگاه اینترنتی

#۴*۱*۲۲*۱*۶۶۵۵*

به پاس انتخاب شما هنارس هدیه ای برایتان آماده کرده است



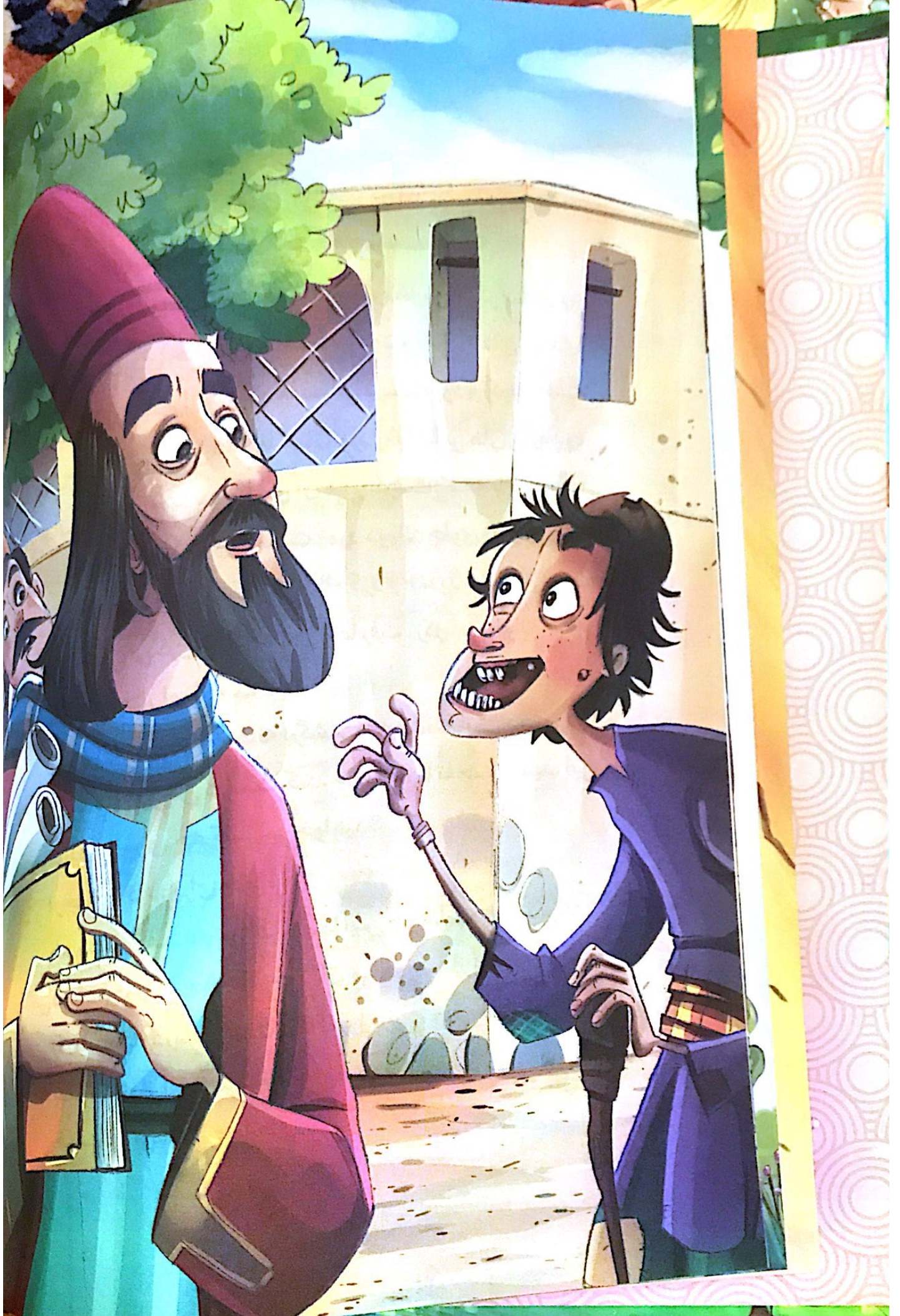
جوشانده‌ای برای دیوانگی

زکریای رازی داشت به همراه شاگردهایش از کوچه‌ای رد می‌شد. او مردی حکیم و دانشمند بود و شاگردهای زیادی داشت. آن روز یکی از شاگردها سؤالی پرسیده بود و زکریا داشت جواب سؤالش را می‌داد. ناگهان مردی با لباس‌های پاره پاره در حالی که می‌خندید جلوی آن‌ها را گرفت. همه با یک نگاه فهمیدند که آن مرد دیوانه است. مرد دیوانه جلوی زکریای رازی آمد و مستقیم توی چشم‌هایش نگاه کرد و خندید. بعد هم بدون اینکه به کس دیگری نگاه کند، از آنجا رفت. زکریا به دیوانه حرفی نزد، ولی از رفتار او ناراحت شد.

زکریای رازی وقتی به خانه برگشت، به خدمتکارش دستور داد جوشانده‌ای برایش درست کند. خدمتکار با تعجب پرسید: این جوشانده را برای چه کسی می‌خواهید؟
او جواب داد: برای خودم.

خدمتکار گفت: ولی آقا، شما این جوشانده را به دیوانه‌ها می‌دهید بخورند. چرا حالا خودتان می‌خواهید از آن بخورید؟
زکریا گفت: درست است، اما امروز برایم اتفاقی افتاد که بهتر است از این جوشانده‌ها بخورم.
خدمتکار پرسید: چه اتفاقی؟





زکریا جواب داد: امروز وقتی با شاگردهایم داشتیم از کوچه رد می شدیم، دیوانه ای نزدیک ما آمد و از بین همه، فقط به من نگاه کرد و خندید. خدمتکار با تعجب پرسید: خوب چه اشکالی دارد؟ دیوانه ها از این کارها زیاد می کنند. زکریا جواب داد: اگر او شباهتی بین من و خودش احساس نمی کرد و ذره ای دیوانگی در چهره من نمی دید، از بین آن آدم ها به من نمی خندید. انگار او هم جنس خودش را شناخته بود. پس بهتر است تا دیوانه نشده ام، این جوشانده را بخورم. هر انسانی به سمت کسی می رود که بین خودش و او شباهتی احساس کند، با حرف زکریا، خدمتکار به فکر فرو رفت و مشغول آماده کردن جوشانده شد.

